

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



رابطه حوزه و نظام

با گذشت سیزده سال از پیروزی انقلاب اسلامی اینک در برابر این پرسش قرار داریم که چه مقدار توانسته ایم اسلام را در جریان تحولات این سیزده سال به کار گیریم. هدف اساسی ما آن بود تا نظامی که در صدد ایجادش هستیم صبغه اسلامی یافته و ساختار آن بر پایه آموزه های دینی شکل یابد. آیا اکنون به این هدف رسیده ایم و یا لااقل بدان نزدیک شده ایم؟ مسلماً یکی از اساسی ترین گامهایی که باید برداشته می شد این بود که تفکر دینی در مجرای شکل گیری نظام به کار گرفته شود به طوری که رابطه میان دین و نظام دقیقاً رابطه جان و جسم و روح و ماده باشد و روح دینی در شراشر وجودی نظام حضور داشته و حیات نظام بر عهده دین باشد.

در سالهای آغازین پس از پیروزی انقلاب اسلامی، قشری از نیروهای حوزوی که صاحب تفکر دینی بودند به درون نظام و ارکان آن رفته و در شکل دهی آن، فعالیتشان را آغاز کردند. در واقع در رأس این تشکل، امام بزرگ راحل - رضوان الله تعالی علیه - قرار داشت که با برخورداری از میراث عظیم حوزوی در ابعاد فقه، فلسفه و عرفان، از هر جهت صلاحیت این مهم را داشت. در کنار آن بزرگوار، شاگردان و نزدیکان امام بودند که هر کدام به سهم خویش، در این راستا مشغول فعالیت شدند.

این شکل دهی نظام با محتوای اسلامی با حضور عالمان دین در مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان و قوه قضائیه ادامه یافته و در رده های پایین تر در شعاع وسیع تری این حضور به چشم می خورد.

آنچه که مورد بحث ماست این است که:

اولاً - تجارب مربوط به حلول روح دینی در نظام تکوین یافته، چه آثار و نتایجی از خود بر جای گذاشته و تا چه اندازه موفقیت آمیز بوده است؟

و ثانیاً - اینکه روند نزدیکی حوزه به نظام - که در واقع ابزار اصلی هدف مورد نظر بوده - در گذشته و حال چه تفاوتی کرده است؟

مسئله است که ما تا حدود زیادی موفق بوده و آن مقدار که موفق نبوده ایم، مانع اصلی، مشکلات اجرایی و نیز زمینه های ناهموار موجود در جامعه مان از دوران رژیم گذشته بوده است. در عین حال چنین اظهار نظری اگر بخواهد مستند باشد باید در اطراف آن پژوهشی جدی صورت گیرد. ما اکنون در باره قسمت دوم مطالبی را بیان می کنیم:

بحث در اینکه روند نزدیکی حوزه و نظام دچار چه دگرذیسی‌هایی شده و آیا همچنان روند آغازین ادامه یافته یا کاستی گرفته است؟

نباید چندان در این نتیجه تردید کنیم که این روند، از جهاتی کاستی یافته است و البته پیشاپیش باید گفت که دوران اولیه انقلاب نمی‌تواند مقیاس همه چیز قرار گیرد. ابتدا باید این حقیقت را آشکارا گفت که حوزه تنها عبارت از افرادی که سوابق انقلابی داشته و یا فعالیت‌های مختلفی در انقلاب اسلامی داشته‌اند نیست، برخی از اینان البته چهره‌های درخشان حوزه نیز هستند، اما باید توجه داشت که به تنها از نسل کهن هنوز عالمان متخصص و مدقق فراوان است، بلکه نسل جدیدی که رشد کرده و به تعداد زیادی در درسهای سطح و خارج حاضر می‌شوند، باید مورد توجه باشند. مهم این نیست که آن نسل انقلابی تا چه اندازه در جریان نظام قرار دارند؛ مهم آن است که کلیت حوزه که عبارت از همه اینهاست چقدر با نظام در ارتباطند. آنها در واقع فداکاری کردند تا این کلیت در اختیار این نظام نو با قرار گیرد.

برای اینکه بفهمیم این حوزه در کلیت خود چه ارتباطی با نظام دارد به عنوان مثال می‌توانیم بگوییم که اکنون ناظر دهها درس خارج فقه هستیم، و طبعاً موضوعاتی که در این درسها مطرح است می‌تواند مقیاس مناسبی برای توجه به نظام باشد. اگر چنین مقیاسی را در نظر بگیریم یقیناً باید از بابت توجه حوزه به نظام حکومتی جمهوری اسلامی احساس نگرانی کنیم؛ زیرا کمتر ارتباطی میان این موضوعات با آنچه که نظام خواستار آن است وجود دارد. این مثال تنها زمینه‌ای برای طرح مشکلات دیگری است که خواهیم آورد. در اینجا

برخی از این مشکلات را مرور خواهیم کرد. که خود یافتن این مشکلات يك قدم اساسی است و قدم اساسی تر، فکر کردن برای رفع آنهاست.

اکنون این توهم وجود دارد که حوزه راه خویش را بر اساس همانچه در گذشته داشته در پیش گرفته و چندان احساس وظیفه جدی نسبت به نظارت و دخالت بر روند تحولات در نظام حکومتی جمهوری اسلامی ندارد.

روشن است که مقصود از نزدیکی حوزه با نظام این نیست که حوزه چون رودی باشد که به دریای نظام می ریزد، بلکه مقصود این است که بتواند دقیقاً با مشکلات مربوط، آشنایی داشته و در عین آمادگی برای رفع مشکلات فرهنگی و اقتصادی، کادریایی را برای رفع نیازهای نیروی انسانی حکومت جمهوری اسلامی و حل این مشکلات، تربیت کند. بعلاوه راههای خاص قانونی وجود داشته باشد که این کادرها پس از تربیت براحتی و بر اساس تخصص بتوانند جایگاه ویژه خود را برای نظارت بر تحولات در نظام، چه در سطح عالی و چه در سطح دانی پیدا کنند، نه اینکه پس از عمری تحصیل و تخصص تنها سخنشان را بر سر منابر و یا در روزنامه ها و مجلات گفته و کسان دیگر هر زمان که خواستند به حرف آنها عمل کنند و هر گاه نخواستند، نکنند. اکنون پس از این توضیحات سؤال این است که در این دو بخش یعنی تربیت کادریایی فکری لازم از طرف حوزه برای مشارکت در شکل دهی ساختار نظام و یافتن راههای قانونی برای بهره گیری از آنها در این راستا چه مشکلاتی وجود دارد و چه راه حلهایی می تواند وجود داشته باشد.

* أ - يك نکته اساسی در این باره آن است که در

آموزشهای حوزوی همیشه ایده‌ال اسلام در ابعاد مختلف مورد نظر است. در واقع در هر قسمت، حوزه آخرین سخنی را که به نظرش اسلام و فقه اسلامی بیان کرده، مدنظر دارد. در حالی که نظام در جریان عمل، مواجه با يك وضعیت به مراتب نازلتری قرار دارد؛ فاصله‌ای که میان این دو وجود دارد، عملاً مشکلی را بر سر راه نزدیک شدن حوزه به نظام ایجاد می‌کند. فرضاً در امر حجاب، گاه و بیگاه کامل‌ترین نوع آن که در مذهب نیز به صورت مستحب مورد تأکید قرار گرفته، حوزه بدان نظر می‌دهد در حالی که در عمل، نظام گرفتار بعضی از بدحجابی‌هاست که از بی‌حجابان بدتر بوده و نهایت اقدامی که در ارتباط با آنها - نه همه که بسیاری در اختیار نظام نیستند - می‌توانند بکنند نگه داشتن روسری بر سر آنها و پوشیدن مانتوی متوسطی برای پوشش بدن آنان است. بسیار دیده شده که اساساً این وضع برای بسیاری از حوزویان به هیچ وجه قابل قبول نیست و حتی بعضی از فقها در مشروعیت آن نیز تردید دارند. همین مسئله در باره موسیقی و نیز بسیاری از امور مصداق دارد.

* ب - نکته دیگر این است که اندیشه فقهی حوزه تنها در حیطه احکام اولیه است و احکام ثانویه فقط در حد عنوان ضرورت مورد توجه قرار می‌گیرد اما اینکه در دایره ضرورت چه فروزی می‌تواند مورد نظر باشد، بحث چندانی در حوزه نمی‌شود در حالی که نظام به دلیل گرفتاری‌های خاص خود مخصوصاً در دوران شکل دهی و انتقال از فرهنگ طاغوتی در بسیاری از موارد با ضرورتها سرو کار دارد و مجبور است تا به نحوی بر اساس مصالح مقطعی، قوانین و احکام و عملکردهای مقطعی داشته باشد. این خود به نحوی اذعان

بسیاری از حوزویان را می‌تواند دچار توهمات کند. چنین مشکلی در باره امور مالی، مسئله زمین و حتی حقوق مدنی به مقدار زیادی وجود داشته و فاصله حوزه را با نظام حاکم اسلامی در حد قابل ملاحظه‌ای زیاد می‌کند، بیم آن می‌رود که حاکمان نظام که با این مصالح سر و کار دارند آنقدر در آنها غوطه‌ور شوند که اندیشه اداره نظام با احکام ثانویه به صورت يك اندیشه دائمی در ذهنشان بماند. در برابر، حوزویان نیز در معرض این مشکل هستند که کمتر به واقعیات و مشکلات موجود در جامعه توجه داشته و تصور روشنی از این واقعیات نداشته باشند. این مسئله هم خود فاصله‌زاست و هم نتیجه فاصله‌ای است که وجود دارد و روشن است که این مشکل و نیز مشکل قبلی و دیگر مسائلی که پس از این خواهد آمد هر روز براین فاصله می‌افزاید.

* ج - نکته سوم این است که روزهای نخست، سطح تخصص در اداره نظام حاکم اسلامی چندان قابل توجه نبوده و نیاز به طی مراحل برای رسیدن به مرتبه‌ای عالی در کار نبود، اما به مرور، کسانی که در پست‌های بالا و کلیدی قرار گرفتند به صورت طبقه متخصصی در آمدند که سالهای مدیدی را برای رسیدن به مرتبه بالاتر پشت سر نهاده و اکنون برای اداره چنین موقعیتی آمادگی یافته‌اند. اکنون می‌توان گفت که کانالهای ورود به چنین سطحی از نظارت، محدود شده و آن گونه نیست که هر کسی در هر لحظه‌ای اراده کند یا حتی کسی از او بخواهد بتواند در آن مقطع قرار گیرد. اکنون آیا می‌توان تصور کرد فردی که سالهای زیادی برای تحصیل علم در حوزه صرف کرده، بی‌اندوخته تخصصی و بدون طی مراحل، در سطحی قرار گیرد که بتواند نقشی در

اجراء یا کنترل امور نظام حاکم داشته باشد؟ چنین فرضی بعید به نظر می‌رسد. به عبارت دیگر باید گفت حوزه تنها می‌تواند عالمی را تربیت کند که در دانش تئوریک فقه تخصص دارد، نهایت اینکه متخلق به اخلاق اسلامی نیز هست اما نظام، نیاز به اندیشمندی دارد که دوران مدیریت را نیز طی کرده باشد. روشن است که در حوزه چنین افرادی کمتر تربیت شده و در این صورت - جز به استثناء - افراد حوزوی نخواهند توانست در سلسله حلقات مدیریت نظام در سطحی قابل توجه قرار گیرند. این مسئله شاید اکنون تشخص خاص خود را نداشته باشد، اما وقتی با گذشت یک دهه این فرض بتواند مطرح شود، در چند دهه آینده باید در باره وقوع عملی آن در سطحی گسترده سخن گفت.

* د - یکی از ارکان دینی کردن جامعه، از زاویه علوم انسانی است که اکنون در سطحی بسیار وسیع، کنترل روحی جامعه را در اختیار دارد، مسئله کتاب و کتابداری که امروزه از متداولترین دانشها و از دانشهای مؤثر در تربیت فرهنگی جامعه است، اصولاً در حوزه جایگاهی ندارد، روانشناسی، علمی که آمیخته از دانش تجربی و مسائل فلسفی هست هنوز در حوزه به صورت یک گرایش، مورد توجه قرار نگرفته است، این مشکل در سرتاسر علوم انسانی وجود دارد تنها نقطه امید آن است که تربیت یافتگان این علوم در مراکز دانشگاهی از آموزه‌های دینی بهره‌ور شوند. این مسئله گرچه تا حدودی امیدوار کننده است اما همین که انسان می‌اندیشد اصولاً چه مقدار از علوم انسانی موجود در کشور ما بطور اصولی با روح دینی مزج یافته، می‌تواند دریابد که این مسئله نه تنها امیدوار کننده نیست بلکه خطرزا

نیز هست؛ زیرا فرزند مذهبی این جامعه نیز تحت تأثیر این آموزشها، در نهایت خصیصه‌های مذهبی‌اش کم‌رنگ شده و یا از دست می‌دهد مگر آنکه تنها عادت به دینداری، او را حفظ کند البته باید اعتراف کرد که در این رابطه اقدامات محدودی لااقل از ناحیه افرادی خاص - نه سازمانها و نه حوزه به صورت يك جریان - صورت گرفته است.

حاصل این مسئله آن است که روحانیت با تعریف خاصی که از علوم دینی داشته و آنها را محدود در امور خاصی کرده حقیقتاً از بخش عمده‌ای از اندیشه‌هایی که لزوماً باید تحت تأثیر دین و فلسفه خاص باشد دور مانده است، امروزه اندیشه سیاسی و فلسفه سیاست که از ابزارهای مهم حاکمیت فکری و سیاسی پر جامعه است در اختیار روشنفکرانی قرار دارد که حتی اگر به دین معتقد هم باشند جز به معنای اخلاقی آن توجهی ندارند. جالب آنکه هر روز نیز همین روشنفکران به این امر دامن می‌زنند که دین، ربطی به علوم انسانی ندارد و اساساً نامی چون جامعه‌شناسی اسلامی بی‌معناست و نباید غفلت کرد که در حوزه هنر و ادبیات نیز همین مشکل وجود دارد.

* ه - اشکال دیگر آن است که حوزه‌های دینی گسترش کمی و کیفی لازم را ندارد اصولاً در کار جذب نیروهای زبده فکری، تلاش نمی‌شود و انگیزه لازم نیز برای جذب شدن موجود نیست، حوزه هنوز نتوانسته است در يك مملکت اسلامی که اداره‌اش در اختیار روحانیت است، مرکزیت اعتبار بخشیدن به رتبه‌های علمی را از انحصار وزارت علوم - که اعتبار قانونی برای علوم حوزوی قائل نیست - درآورده و برای خود اعتباری قائل شود هنوز نیز در مملکت ما به علوم

دینی، علوم قدیمه اطلاق می‌شود این خود علاوه بر اینکه نشان می‌دهد اندیشه‌های غربی در این تقسیم‌بندیها حضور دارد، باعث زدگی از حوزه شده و نیروهای کیفی را از آن جدا می‌کنند، مسلم است يك سازمانی که مدعی نظارت بر دینی کردن جامعه است تنها نمی‌تواند به معتقدات استوار خود تکیه کند بلکه نیاز به نیروهایی دارد که بتواند این معتقدات را در تمام عرصه‌ها نشان داده و آنها را پیاده کند، امروز حوزه از این توان برخوردار نیست، باید گفت در میان صدها طلبه و یا دانشجوی رشته خاصی می‌توان به دو تا ده درصد آنها امید بست. اگر قرار باشد در رشته‌های خاصی که در حوزه ریشه نداشته تنها به داشتن حداکثر ۵۰ طلبه در هر رشته بسنده کنیم باید بدانیم که پس از گذشت سالها حد اکثر به يك تا پنج نفر آنها می‌توانیم امید داشته باشیم. آیا از این مقدار نیرو چه انتظاری می‌توان داشت؟ آیا می‌توان آینده روشنی را برای تغذیه نظام حاکم اسلامی به دست حوزه تصور کرد؟

* و - یکی از مشکلات عمده دیگر این است که حوزه تنها محدوده مسئولیت خود را ارائه حکم دانسته و مسئولیت شناخت موضوعات را از دوش خود بر می‌دارد در حالی که اکنون، مسائل، آن سادگی دوران گذشته خود را نداشته و موضوعات به شکل خاصی پیچیده شده است عدم آشنایی با موضوع، خود در ارائه احکام لازم، مشکل ایجاد می‌کند، عرف عادی نیز چنین تخصصی را ندارد در نتیجه موضوع شناسی در دست قشر خاصی قرار می‌گیرد که آنها نیز با سنخ احکام شرعی آشنایی ندارند. این مشکل خود به خود حوزه تصمیم‌گیرهای فقهی را در ارتباط با شناخت موضوعات از یکدیگر جدا می‌کند و این خود مسلماً عامل عمده‌ای در جدایی حوزه از نظام حاکم است، این مشکل حتی از لحاظ

تئوریک نیاز به بحث دارد و باید نقش موضوع شناسی در ارائه احکام فقهی موضوع یک سمینار علمی باشد که دهها مقاله تحقیقی در جوانب گوناگون آن به بحث پردازد.

اکنون با ارائه گوشه‌ای از مشکلات چه راه‌حلهایی می‌توان ارائه داد؟ که به نظر ما توجه به این مشکلات، خود در گشودن برخی از این موارد لااقل در شرائط حاضر‌گریز ناپذیر است اما بسیاری از آنها می‌تواند با برنامه‌ریزی خاصی که از یک سو مربوط به نظام و از سوی دیگر ربط به حوزه دارد رفع شود.

۱- شرط اصلی این برنامه‌ریزی، از طرف حوزویان، بویژه قشر سنتی، سعه صدر است، آنها باید در هر زمینه راه را برای بارور شدن حوزه فراهم کنند، حوزه باید هرچه سریعتر قدم در مسیر پیشرفت گذاشته و بدون وقفه و با آخرین توان خود حرکت کند، این مسئله بویژه در برنامه‌ریزی آموزشی باید مد نظر بوده و بدون درنگ حرکت‌های جدی در راه تخصصی شدن حوزه آغاز شود.

۲- در حوزه باید تحقیقات، گسترده‌تر شده و سازمانها و نهادهای فکری و تحقیقی گسترش یابد با کمال تأسف در حوزه تنها مراکز وجود دارد که حکم بایگانی داشته و تنها اقدامات اندیکسی می‌کنند اما چه مقدار تفکر و تحقیق در این مراکز حضور دارد جای تأمل فراوان است.

۳- مسئله آموزش روش مدیریت باید در حوزه به صورت جدی دنبال شود این مشکلی است که ما هنوز حتی قدمهای کوچکی در راه حل آن بر نداشته‌ایم و معلوم نیست بدون داشتن یک چنین آموزشی چگونه می‌توانیم مشکل نظارت حوزه بر نظام حاکم اسلامی را حل کنیم.

۴- ارتباط‌های علمی حوزویان با مسئولان نظام باید

گسترش یابد، واقعیات موجود در جامعه باید به حوزه انتقال یابد، باید ذهنیات ساده انگارانه برخی از فضلا و حتی علما نسبت به مسائل جاری جامعه از بین رفته و جای آن را واقع نگری بگیرد. باید مشکلات نظام درحوزه مطرح شود و طلبه‌ای که به تحصیل اشتغال دارد بداند که چه چیز را باید فرا گیرد، چه ضرورت‌هایی وجود دارد و چه گره‌های ناگشوده‌ای در اداره نظام اسلامی باید گشوده شود. اینها همه در سایه ارتباط میان مسئولان نظام با حوزویان امکان پذیر است.

۵- یکی از راههایی که باید در اطراف آن تأمل بیشتری صورت گیرد این است که برخی از مشاغل فرهنگی و حساس تنها بر عهده حوزویان قرار گیرد این کار قانوناً در مهمترین نهاد قانونی کشور یعنی شورای نگهبان وجود دارد و در حد پایین‌تر در وزارت اطلاعات و بعد از آن مراکز سیاسی عقیدتی در سپاه و ارتش و نیز قوه قضائیه می‌باشد اما باید این مسئله به صورت قانونی حل شود که برخی از مراکز فرهنگی صرفاً در اختیار این قشر خاص باشد تا نظارت فرهنگی، دقیق‌تر باشد. در باره وزارت ارشاد و کشور این مسئله به صورت يك سنت جاری مورد توجه قرار گرفته و حداقل باید در بخشهای خاص دیگری نیز ولو در همین حد به صورت يك سنت نیمه رسمی رایج و اجرا شود.

برای چنین کاری باید از متن حوزه بهره‌گیری شود، نیروهایی که سالها در درس شرکت کرده و با تحصیل و آموزش حوزوی آشنایی دقیق دارند حتی آنها نیز که سالها در کار اداری بوده‌اند ضرورت دارد که برای آموزش ضمن خدمت به حوزه بازگردند به طوریکه علماً و اخلاقاً آموزه‌های حوزوی خود را از یاد نبرند و این خود نکته‌ای است که بی‌توجهی به آن می‌تواند در ایجاد جدایی میان حوزه و نظام مؤثر باشد.